

## نگاهی انتقادی به ترجمه، تصحیح و تحشیه چین‌نامه

دکتر فرانک جهانگرد<sup>۱</sup>

### چکیده

در کتاب چین‌نامه که به تازگی تصحیح و حاشیه‌نویسی شده است، واژه‌های فارسی فراوانی یافت می‌شود که در هند تحول معنایی یافته است؛ واژگانی که بدون دانستن معنای آن‌ها در زبان هندی، درک دقیق متن، دشوار و در مواردی ناممکن خواهد بود. با توجه به این که تا کنون فرهنگ جامعی برای آن دسته از لغات فارسی که در هند تحول معنایی یافته‌اند نوشته نشده است، برای تصحیح و تحشیه این اثر ناگزیر باید از فرهنگ‌هایی بهره برد که لغاتی از این دست را به صورت پراکنده دربر گرفته‌اند. در این مقاله این واژگان استخراج، دسته‌بندی و معنا شده‌اند. توجه به این دست واژگان علاوه بر این که به مطالعه دقیق‌تر متن کمک خواهد کرد، در بررسی ترجمه و تحشیه آن و همچنین بر تصحیح و گزینش نسخه اساس نیز تأثیر بسزایی خواهد گذاشت.

**کلیدواژه‌ها:** چین‌نامه، تحول معنایی، محمدزمان نقاش، تصحیح، واژگان فارسی در هندی.

### مقدمه

گسترش کم‌سابقه روابط فرهنگی ایران و هند در دوره صفویه موجب پیدایش آثار فارسی متعددی در هند شد. نویسندگان این آثار یا فارسی‌زبانان مهاجر بودند و یا هندیانی که فارسی آموخته بودند و کتاب‌ها و رساله‌های خود را به فارسی می‌نوشتند. تعدد فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های هند نشان از گسترش، نفوذ و جایگاه والای زبان فارسی در آن دیار دارد.<sup>(۱)</sup> علاقه هندیان به آموختن زبان فارسی، ضرورت تدوین فرهنگ‌های فارسی را ایجاب کرد. بیشترین فرهنگ‌های فارسی در هند تدوین شده‌اند<sup>(۲)</sup> و با نگاهی به فهرست این فرهنگ‌ها جایگاه و اهمیت زبان فارسی را نزد هندیان می‌توان دریافت.<sup>(۳)</sup> از مهمترین فرهنگ‌های نوشته شده در هند، *آنندراج*<sup>(۴)</sup> است. «این کتاب در حقیقت جامع چند کتاب لغت بزرگ دیگر است و از لحاظ جامعیت و احتوا بر الفاظ فارسی، عربی، ترکی، مغولی و هندی رایج در زبان فارسی آن روزگار، اهمیت خاصی دارد. مؤلف در کار خود از گردآورده‌ها، روش‌ها و تجربه‌های

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [fjahangard@yahoo.com](mailto:fjahangard@yahoo.com)

فرهنگ‌نویسی پیشینیان به خوبی استفاده کرده است» (مجتبایی، ۱۳۶۸: ۲۳۵). بسیاری از لغاتی که در هند دگرگونی معنایی یافته‌اند، به این فرهنگ راه یافته و بعدها دستمایه فرهنگ‌نویسان دیگر شده‌اند و در فرهنگ‌های فارسی به یادگار مانده‌اند. هر چند شاعران، نویسندگان و مترجمان هندی به فارسی‌نویسی علاقه فراوانی نشان داده‌اند، سبک و سیاق ویژه آنان فارسی‌زبانان را چندان خوش نیامده و اهتمام شایسته‌ای در راه حفظ و تصحیح این نوشته‌ها نشان نداده‌اند. دلیل این امر را بیشتر، دشواری و دیربایی مضمون‌های اشعار و نثرهای فنی و مصنوع پدیدآمده در هند می‌دانند (صفا، ۱۳۷۵: ۱۴۵۹/۵-۱۴۴۱).

درست است که مضمون‌گرایی و معلق‌نویسی سبب دشواری شعرها و نثرهای فنی و مصنوع هندی شده است، نثرهای ترجمه‌ای و ساده پدیدآمده در هند نیز خالی از پیچیدگی و ابهام نیست. البته کاربرد اغلب واژگان آن‌ها، در فارسی یا دست‌کم در متن‌های دوره صفویه متداول است. یکی از دلایل دیرفهمی متن‌های اخیر آن است که بعضی از واژگان فارسی در هند «دگرگونی معنایی»<sup>(۵)</sup> یافته‌اند؛ به این صورت که لفظ یا دال ثابت مانده، اما معنا یا مدلول آن دیگر شده یا چیزی بر معناهای آن افزوده شده است. این واژگان «اگرچه ظاهراً فارسی هستند، به آن معانی که در زبان اردو»<sup>(۶)</sup> به کار می‌روند، در زبان فارسی امروزی در ایران به کار نمی‌روند» (چوهدری، ۱۳۷۵: سی).

تحول معنایی واژگان دخیل، امری طبیعی است. واژه‌ای از زبانی به زبان دیگری راه می‌یابد و در کنار معنای وضعی یا قراردادی خود، معنای جدیدی می‌پذیرد. در این صورت واژه در زبان مقصد، علاوه بر معنای اصلی خود معنایی جدید نیز یافته است. این حالت را گسترش معنایی خوانده‌اند و مراد از آن این است که در زبان مقصد «تعداد چیزهایی که یک واژه بر آن دلالت دارد، افزایش پیدا کرده باشد» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۳۷) و چه بسا شاعر یا نویسنده‌ای از دومعنایی واژه برای ایجاد صناعات ادبی بهره برده باشد. گاه ممکن است واژه اندک‌اندک معنای اصلی خود را فرونهاد و تنها معنای جدید آن در زبان مقصد تداول و رواج یافته باشد. این امر در زبان‌شناسی «تغییر معنایی» خوانده می‌شود (همان: ۲۲۹)؛ نمونه بارز و ملموس آن، کاربرد بعضی از واژگان تازی در فارسی، با معنایی ناآشنا برای تازیان است<sup>(۷)</sup> (امیری، ۱۳۸۴: ۲۰۴). اکبری شالچی (۱۳۸۶) فهرستی از این دست واژگان را در فارسی افغانستانی داده است. صادقی (۱۳۷۱) نیز فهرستی از این واژگان را در فارسی تاجیکی آورده است. برخی واژگان فارسی تحول یافته در هند را به طور پراکنده در بعضی از منابع می‌توان دید. شهریار نقوی (۱۳۴۱) نمونه‌هایی از آن‌ها را در کتاب

فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان آورده است. بحری (۱۹۶۰) نیز فهرست‌هایی از این دست واژگان را در کتاب خود آورده است. همچنین بیات فهرستی تنظیم کرده از «اصطلاحات ادبی که از نظر لغوی ساخت فارسی یا عربی دارند، اما این ساخت، در زبان فارسی و عربی بی‌معناست و به آن شکل رایج نیست» (بیات، ۱۳۸۴: ۳۸). فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو تألیف شاهد چوهدری واژه‌نامه‌ای است که امروزه برای یافتن چنین لغاتی در دست است.<sup>(۸)</sup>

بیشتر واژگان فارسی تحول‌یافته در هندی، واژگان رایج و پرکاربرد فارسی یا عربی هستند<sup>(۹)</sup> و مخاطب برای فهم معنای آن‌ها به فرهنگ لغت مراجعه نمی‌کند. به عنوان نمونه، واژه بیدل در نظر فارسی‌زبانان به معنای عاشق است و هیچ فارسی‌زبانی برای فهم آن خود را ناگزیر به مراجعه به فرهنگ لغت نمی‌بیند. این کلمه در نزد هندیان معنای آزرده هم یافته است<sup>(۱۰)</sup>. بنابراین بیدل دهلوی (۱۱۳۳-۱۰۵۴ ه.ق.)، شاعر نامدار سبک هندی، گاه با توجه به هر دو معنای این واژه، صناعتی در شعر خود گنجانده است که اگر تنها معنای متداول فارسی آن در نظر گرفته شود، بخشی از معناها و صنعت‌های همگون با معنای آزرده، تشخیص نمی‌یابد و لحاظ نخواهد شد. از سویی علاقه شاعران، نویسندگان و مترجمان به زبان فارسی و از سوی دیگر فراوانی این واژگان سبب شد لغاتی از این دست به بسیاری از متن‌های نوشتاری راه یابند و دریافت متن را برای خواننده فارسی‌زبان دشوار سازند. اگر مصحح یا شارح از معنای متداول این واژگان در زبان‌های هندی و اردو ناآگاه باشد، تصحیح و شرح اثر، دقت لازم را نخواهد داشت.

از آنجا که بسیاری از واژه‌های دخیل فارسی گسترش معنایی یافته‌اند، با حفظ معانی خود، معناهای دیگری نیز گرفته‌اند و به هر دو معنا به کار می‌روند (چوهدری، ۱۳۷۵: بیست و پنج)، می‌توانند در شعرها و نثرهای فنی در خدمت صنایع بدیعی مانند ایهام و استخدام به کار روند. بنابراین دور نیست که بسامد آن‌ها در این انواع، بیش از نثرهای ساده و ترجمه‌ای باشد. بر این قیاس، در ترجمه‌هایی که از زبانی غیر از هندی به فارسی صورت گرفته است، به نظر می‌رسد میزان کاربرد این لغات کمتر باشد. بنابراین انتظار می‌رود کاربرد واژگان دخیل فارسی در نثر ترجمه‌ای که از زبانی غیر از هندی و لهجه‌های وابسته به آن، به نثر فارسی آن هم به قلم مترجم ایرانی فارسی‌زبان درآمده است، بسیار اندک باشد؛ اما در متن موسوم به چین‌نامه، که با نثری ساده از زبان لاتین به فارسی برگردانده شده، آن هم به دست محمد زمان نقاش (قرن دوازدهم)، مترجم فارسی‌زبانی که به هند مهاجرت کرده بود، این گونه لغات را به وفور می‌بینیم. درباره

مترجم این اثر باید گفت «اعتقاد عمومی بر آن است که وی در زمان شاه جهان، و پس از چند سالی که از بازگشتش از رم می‌گذشت، به هند مهاجرت نموده، اما این قول کاملاً اثبات نشده است» (مرتضایی، ۱۳۸۷: ۲۷۷).

### بحث و بررسی

ترجمه فارسی *چین‌نامه*<sup>(۱۱)</sup> این اقبال را یافته است که نخستین اثر ترجمه شده از لاتین به فارسی باشد و به دست مترجمی چیره‌دست و زبان‌دان برگردانده شود. تصحیح آن نیز همانند ترجمه آن به دست لو جین، مصحح چینی، صورت گرفته که با تسلط بر متن‌های انگلیسی و ایتالیایی این اثر، نسخه فارسی را با نسخه‌های کهن چینی، انگلیسی و ایتالیایی مقابله کرده است.

عنوان اصلی اثر «هیأت اعزامی مسیحیان به چین» است. این کتاب مجموعه یادداشت‌های ماتئو ریچی<sup>۱</sup> (۱۶۱۰-۱۵۵۲ م.) است که به زبان ایتالیایی قدیم نوشته شده و همزمان با تألیف کتاب، نیکولاس تریگولت<sup>۲</sup> آن را به لاتین ترجمه کرده است (چین‌نامه، ۱۳۸۷: هفده).

چین «در دوره‌هایی از تاریخ خود بر اثر در پیش گرفتن سیاست درهای بسته، دور از توجه و عنایت اروپاییان قرار گرفت و حتی گاه به دست فراموشی سپرده شد. اما با ترجمه و انتشار کتاب یادداشت‌های ماتئو ریچی، بار دیگر توانست توجه و علاقه ملت‌ها را به خود جلب نماید» (همان). این اثر بلافاصله به زبان‌های مختلف اروپایی برگردانده شد<sup>(۱۲)</sup> (همان).

ماتئو ریچی تلاش کرده است دیده‌ها و برداشت‌های خود را از چین، با توصیفات دقیق و ذکر جزئیات به ذهن مخاطبان اروپایی خود نزدیک کند؛ نکته‌ای که در سنت سفرنامه‌نویسی رعایت می‌شده؛ به ویژه در دورانی که سفر برای همگان میسر نبوده است. وی آداب و رسوم و فرهنگ و شیوه زندگی چینیان و طبیعت چین را با آنچه برای فرنگیان مأنوس بوده، سنجیده است. این امر کار را بر مترجم فارسی اثر دشوارتر کرده است؛ زیرا خوانندگان فارسی‌زبان، نه با آداب و رسوم چین‌چندان مأنوسند و نه آنچه

1. Matteo Ricci

۲. Nicolaus Trigault

نویسنده ایتالیایی در مقایسه چین و اروپا آورده، برای آنان چندان آشناست. این تنگنا از دشواری‌های ویژه ترجمه این کتاب است.

### ۱- نگاهی به ترجمه چین‌نامه با توجه به واژگان تحول‌مناهی یافته در این اثر

از ویژگی‌های این ترجمه، که بر تصحیح و تحشیه آن نیز تأثیر گذاشته، فراوانی کلمات و اصطلاحات فارسی‌نام‌نوس برای فارسی‌زبانان است؛ کلمات و اصطلاحاتی که ظاهر فارسی، اما معنای نامتداولی دارند. این واژگان و اصطلاحات، که گویی جزئی از زبان خودکار مترجم هستند، بر اثر اقامت طولانی وی در هند و انس با زبان و فرهنگ هندی به اثر راه یافته‌اند. «از آنجا که مترجم این نسخه سال‌های زیادی را در هند گذرانده، بیش از حد از کلمات ترکی، هندی، عربی و مغولی در ترجمه خود استفاده کرده است، که معنی بعضی از آن‌ها بر اساس ویژگی‌های سبکی ادواری با معنی رایج آن‌ها در این دوره کاملاً متفاوت است» (همان: بیست).

در بررسی عوامل متنی، در سطح واژگان به لغات و اصطلاحاتی برمی‌خوریم که دگرگونی معنایی یافته‌اند. این واژگان را در چند بخش می‌توان بررسی کرد:

۱-۱- واژگان و اصطلاحاتی که در زبان فارسی صورت رایج و متداولی دارند، اما مترجم لغات و اصطلاحات مأنوس هندیان را به آن‌ها ترجیح داده است:

تاره: «اشکال فلکی را به روش دیگر قسمت می‌کنند و سوای تاره‌های مرصوده، چهارصد ستاره دیگر اضافه می‌کنند» (همان: ۲۴).

تارا به معنای ستاره، از فرهنگ‌های نوشته شده در هند نظیر *آندراج*، فرهنگ جهانگیری و برهان به *انجمن‌آرا* و به *لغت‌نامه* دهخدا راه یافته است.

بی‌روزگار: «و اگر پدران مفلس بی‌روزگار نیز باشند، تا زنده‌اند، پسران به کسب خود، ایشان را خوراک و پوشاک به وفور تمام [سر به راه می‌نمایند] و سرانجام می‌کنند» (همان: ۶۶).

این واژه به معنای «بیکار، کسی که کار و درآمد ندارد» از فرهنگ‌های هندی به فرهنگ‌های فارسی راه یافته است. هندیان روزگار را در معنای «کسب و کار» (شهریار تقوی، ذیل «روزگار») و به معنی شغل و نوکری (بهار عجم، ذیل «روزگار») به کار می‌برند.

ریشم: «بعد از آن موی را می‌بندند و یکجا دسته کرده در میان کلاه خود که به روش دام از موی اسب یا از موی آدم یا از تار ریشم بافته‌اند، می‌گذارند» (همان: ۷۴).  
 ریشم به معنای ابریشم آمده است (چوهدری، ذیل «ریشم») و (Bahri, ۱۹۶۰: ۱۲۵).

## ۲-۱- لغات و اصطلاحات هندی

۱-۲-۱- لغات و اصطلاحاتی که در فارسی رواج چندانی ندارند و در بسیاری از فرهنگ‌های فارسی هم یافت نمی‌شوند:

**چوکی:** این واژه هندی در این اثر به چند معنا به کار رفته است:

الف- پاسبانی: «در آن میدان بلندی کوه، یک نفر منجم همیشه احیا و شب‌زنده‌داری می‌کند و چوکی می‌دهد برای ملاحظه کردن، که آیا چیزی تازه در افلاک حادث می‌شود» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۲۴).

چنین معنایی برای چوکی در فرهنگ‌های فارسی نیامده است.

از این واژه کلمه «چوکی‌دار» مشتق شده است:

نمونه دیگر: «بر سر ایشان نیز کشیکچیان و چوکی‌داران می‌گمارند» (همان: ۸۴).

ب- سکو و کرسی: «و نیز رسم است که چون کسی به خانه کسی رود، بزرگ‌تر و کلان‌تر آن خانه را لازم است که کرسی یا چوکی مهمان یا مهمانان را به جای مناسب گذاشته، به دست خود گرد و خاک آن کرسی را پاک کند» (همان: ۵۷).

چوکی در معنای اخیر به عنوان یک واژه هندی در لغت‌نامه دهخدا ثبت شده است.

تهانه: «و سپهسالاران سپاهیان که در تهانه‌های خود کشیک می‌دارند و نگهبانی ملک می‌کنند، بر سر ایشان نیز کشیکان و چوکی‌داران می‌گمارند» (همان: ۸۴).

این واژه از هندی گرفته شده و به معنای قلعه کوچک و توقفگاه عمده یک ناحیه به کار رفته است.

حویلی: «و کشتی‌های سواری حکام و عمال... آنقدر کلانند که تمام قبیله ایشان به فراغت در آنها به

سر می‌برند که گویا در حویلی و خانه خود نشسته‌اند» (همان: ۷۶).

این واژه در عربی به معنای پیرامون‌دار آمده است (فرهنگ لاروس، ذیل «حویلی»); در لغت‌نامه دهخدا اماله حوالی دانسته شده است (لغت‌نامه، ذیل «حویلی»)، اما در هندی به معنای خانه (۱۲۲: ۱۹۶۰، Bahri)، خانه بزرگ، محوطه بزرگ، و ویلای بزرگ به کار می‌رود (چوهدری، ذیل «حویلی»).

مصصح با استفاده از فرهنگ آنندراج، حویلی را به معنای گرداگرد هر چیز و اسم خاص هر چهاردیوار خانه، معنا کرده است.

۱-۲-۲-واژگان و اصطلاحات مربوط به آداب و رسوم و فرهنگ و مناسبات اداری هندیان:

در بیان میزان مقرری مدبران و عمال کلان، «در متن انگلیسی یک هزار قطعه طلا و در متن چینی یک هزار لیانگ (واحد اندازه‌گیری وزن در چین) آمده است» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۳۸)، اما در ترجمه فارسی، واحد پول هندیان آمده است:

«چنانچه علوفه مدبران و عمالان کلان که در مرتبه اولند، سالی زیاده از دوهزار روپیه نمی‌یابند. اما به غیر از آن علوفه آن مقدار نفع و درآمد دارند که مبلغ‌های کلی می‌شود» (همان: ۴۶).

واحد پول در سرتاسر متن، روپیه است.

**کهار:** «نیز از عدد حمالان و کهاران تفاوت مراتب بزرگان ظاهر می‌گردد» (همان: ۴۷).

آنندراج معنای این کلمه را از بهار عجم گرفته است: «قومی از هنود، که پالکی یا تخت و امثال آن را بردارند و فارسیان به تشدید استعمال نمایند (آنندراج و بهار عجم، ذیل «کهار»).

**صاحب:** «هرگاه نوکران صاحب را و مردم خرد بزرگان را سلام کنند، [ضابطه] آن است که بر سر زانو درآمده سه مرتبه خود را به زمین زند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۵۵).

این واژه عربی در زبان مبدأ به معنای رفیق، یار و همدم آمده است (المنجد، ذیل «صاحب»)، در فارسی معنای مالک و خداوندگار یافته (لغت‌نامه، ذیل «صاحب»)، اما هندیان آن را به معنی ارباب به کار می‌برند.

**راجه:** «در ایام قدیم در آن ملک بسیار بزرگان بودند مانند راجه‌ها و پادشاهان خرد که در فرمان پادشاهان کلان چین بودند و باج و خراج داده بندگی می‌کردند و خطاب و القاب از حضور پادشاه می‌یافتند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۳۵).

راجه لقب پادشاهان قسمتی از هند است.

**جاگیر:** «و علوفه و مواجب وافر بی اندازه برای ایشان مقرر گردانید که سالی به سال نقد از خزانه یافته باشند تا در تیول و جاگیرها با مردم کنگاش و بیعت نکنند» (همان: ۳۷).

جاگیر به معنای ملاک بودن (شهریار نقوی، ذیل «جاگیر») و املاک (۱۸: ۱۹۶۰: Bahri) آمده است. «به اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول و قدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند» (نعت نامه، ذیل «جاگیر»).

**پالکی:** «و چند ماه از خانه بر نمی آیند و هرگاه از خانه برآیند تخت روان و پالکی خود را به لباس ماتم می پوشند» (چین نامه، ۱۳۸۷: ۶۸).

پالکی «مرکبی است مخصوص هند، که امرا و اغنیا بر آن سوار می شوند»<sup>(۱۳)</sup> (همان: ۱۴۶). این واژه از واژه سانسانسکریت پالی یانکا گرفته شده و به معنای کجاوه بی سقف است (نعت نامه، ذیل «پالکی»). **لک:** «و عدد مردمان که باج و سرشماری به پادشاه می دهند، یکصد و هشت میلیون و پنج لک و پنجاه هزار و هشتصد و یک نفرند» (چین نامه، ۱۳۸۷: ۸).

این واژه در *غیاث اللغات* چنین معنا شده است: «عدد معروف است که صد هزار باشد ولیکن به این معنی هندی است» (نعت نامه، ذیل «لک»).

**صوبه:** «و این پانزده دیار را قسمت می کنند به یکصد و پنجاه و هشت صوبه که هر یک از آنها را فو می گویند» (چین نامه، ۱۳۸۷: ۸).

صوبه به معنای استان و منطقه در تقسیمات کشوری قدیم هندوستان است. «در فارسی هندوستان، صوبه را به معنی ولایت و ایالت استعمال می کنند» (فرهنگ نظام، ذیل «صوبه»).

**سرکار:** «و استعمال ظروف طلا و نقره در کار بزرگان ایشان کمتر از سرکار اکابر فرنگستان است» (چین نامه، ۱۳۸۷: ۱۴).

در توضیح این واژه در *چین نامه* آمده است: «در اینجا دم و دستگاه، خانه و زندگی مجلل، دربار» (همان: ۱۱۳)؛ این واژه با معنایی دیگر در *تذکره الملوک* به کار رفته است<sup>(۱۴)</sup>. ظاهراً در هندی معنای دولتی و رسمی نیز دارد (شهریار نقوی، ذیل «سرکار»). به معنای حکومت نیز به کار می رود (۱۸: ۱۹۶۰: Bahri).



**باورچی خانه:** «در آن کشتی‌ها عمارات مثل ایوان‌ها و حجره‌ها و باورچی‌خانه بر آن ترتیب و زینت ساخته و پرداخته‌اند که چنان می‌نماید که خانه‌های امرا باشند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۷۶).

این واژه در فرهنگ هندی به معنای مطبخ و آشپزخانه به کار می‌رود و باورچی‌گری به معنای آشپزی. باورچی به معنای آشپز است. این واژه در لغت خوارزم به معنای چاشنی‌گیر است (لغت‌نامه، ذیل «باورچی‌خانه»). باورچی را «مجدالدین علوی قوسی، در ذیل لغات فارسی، به معنی چاشنی‌گیر و پیشکار طعام نوشته و صاحب کشف‌اللغه به معنی مطبخی تفسیر نموده» (بهار عجم، ذیل «باورچی»).

**ترکاری:** «می‌توان گفت از خوبی و نفاست ترکاری [و سبزی] های گوناگون که مردم چین همیشه به آن‌ها مداومت دارند، چه در میان عوام‌الناس ایشان بسیار مردم یافته می‌شوند که در همه عمر خود سوای سبزی چیزی دیگر نخورده‌اند، به جهت سلوک و پرهیزگاری و دینداری» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۲).

در توضیح این واژه در لغت‌نامه دهخدا آمده است: به زبان مردم هند باغبانی. اما از فحوای عبارت چنین چیزی مستفاد نمی‌شود. ترکاری مترادف سبزی است (همچنین رک: Bahri, ۱۹۶۰: ۳۳).

**عرضداشت:** «هر یک از این شش طبقه گماشتگان و عمالان و نویسندگان و وکلا در هر صوبه و هر شهر دارند که حقایق و واقعات را از روی دیانت و راستی بدیشان عرضداشت می‌کنند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۴۰).

در هندوستان پادشاه‌زادگان و امرا به جانب عالی و خردان به خدمت بزرگان نویسند و به معنی عرض داشتن است (بهار عجم، ذیل «عرضداشت»). همچنین «اظهار کردن کوچکی چیزی را به بزرگ‌تر، نوشته‌ای که کوچک‌تر به بزرگ‌تر نویسد» (فرهنگ نظام، ذیل «عرضداشت»). کاربرد این اصطلاحات نشان می‌دهد که مترجم متن را برای فارسی‌زبانان هندی مأنوس با این اصطلاحات ترجمه کرده است.

۱-۳- کلمه‌ها و ترکیب‌هایی که ظاهر فارسی یا عربی، اما معنای هندی دارند:

**بغل‌گیری:** «و نیز پیش ایشان دور از تواضع است بغل‌گیری کردن و یا دست بوسیدن و امثال آن» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۵۳).

این لغت به معنای «معانقه و یکدیگر را در بغل گرفتن» از بهار عجم به *آنندراج* و از آنجا به فرهنگ‌های فارسی راه یافته است.

**تسلیمات:** «و مهمانان مدتی در میان خود، اوقات ضایع می‌نمایند به تواضع و تسلیمات، از برای بالانشینی، تا آنکه شخصی را بالاتر نشاند» (همان: ۵۷).

این لغت در زبان عربی، به معنای «تسلیم شدن، گردن نهادن، رضایت، تحویل دادن و تسلیم کردن» به کار می‌رود (*المنجد و فرهنگ لاروس*، ذیل «تسلیم»)، اما در فارسی در کنار معنای اخیر، به معنای سلام کردن نیز آمده است (*لغت‌نامه*، ذیل «تسلیم»). در بین هندیان به معنای «گردن نهادن و سلام کردن و سپردن» (*بهار عجم*، ذیل «تسلیم») و مطلق «سلام کردن» (*فرهنگ نظام*، ذیل «تسلیم») متداول است.

**تواضع:** «و جام دیگر به دست گرفته بار دیگر به کلان‌تر مهمانان تواضع و تسلیم می‌کند» (*چین‌نامه*، ۱۳۸۷: ۶۰).

تواضع در عربی و فارسی به معنای فروتنی نمودن است. در اینجا به سیاق هندیان به معنای «پذیرایی و مهمان‌نوازی» آمده است.

**خبرداری:** «و نیز مردم چین دوستدار و طالب حق و راستی نیستند و از این سبب، بسیار احتیاط و خبرداری ضرور است، تا کسی به دیگری اعتماد کند» (همان: ۸۳).

این ترکیب در فارسی معنای هوشیاری، باخبری، آگاهی و اطلاع دارد (*لغت‌نامه*، ذیل «خبرداری»). اما هندیان از آن معنای احتیاط مستفاد می‌کنند (چوهدری، ذیل «خبرداری»). هندیان خبردار را نیز در معنای محتاط به کار می‌برند (همان). شهریار نقوی آن را به معنای «مطلع» آورده است (شهریار نقوی، ذیل «خبردار»). در *چین‌نامه* مترادف محتاط آمده است: «و در ایام سابق چون پادشاهان از دربار بیرون می‌آمدند، به هزاران احتیاط و ملاحظه می‌گشتند و بسیار خبردار می‌بودند» (*چین‌نامه*، ۱۳۸۷: ۸۳).

**دیوانخانه:** «و نیز چون به خانه یکدیگر روند، در آستانه توقف نموده، رو به طرف دیوانخانه کرده، تواضعات به جا می‌آورند» (همان: ۵۴).

این لغت در فارسی به معنای «مقابل اندرون خانه، بیرونی» آمده است (*لغت‌نامه*، ذیل «دیوانخانه»). اما هندی‌ها آن را در معنای «اتاق پذیرایی، اتاق نشیمن» به کار می‌برند (چوهدری، ذیل «دیوانخانه»).

سد: «و از طرف شمال، کوه‌های مرتفع و کمرها و شکستگی‌های کوهند، که متصل شده‌اند به دیوارها و حصارهای مستحکم و به سدّ چین که مسافت آن‌ها چهارصد و پنج فرسخ است» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۹). هندیان این واژه را در معنای دیوار به کار می‌برند (بهار عجم، ذیل «سد»).

کف‌پایی: «و اسلحهٔ ایشان... کم‌بها و زیبوند و تنها لباس و آراستگی ظاهری دارند، تا در وقت سان دادن علما، ایشان را کف‌پایی و شلاق می‌زنند... بی‌آنکه ملاحظهٔ مرتبه یا منصب ایشان کنند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۸۵).

کاربرد این کلمه در فارسی متداول نیست. در فرهنگ چوهدری به معنای «دمپایه، دمپایی» آمده است (چوهدری، ذیل کف‌پایی). در بهار عجم به معنای «نوعی از تعزیر که گناهکاران را و اطفال را کنند و با لفظ زدن و خوردن مستعمل» آمده است (بهار عجم، ذیل «کف‌پایی»).

گرد و نواح: «این تهیو<sup>(۱۵)</sup>، که تجویز مناصب علما می‌کند، در صوبه‌ای که تعلق به منصب او دارد می‌گردد و چون به شهری رسد، همه مردم شهر از گرد و نواحی که امیدوار در پلهٔ آن منصبتند، به خدمت او جمع می‌شوند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۲۶).

نواح به تنهایی «مأخوذ از تازی به معنی نواحی و حوالی و محال و ساحل و کنار دریا» است (لغت‌نامه، ذیل «نواح»). هندیان آن را در معنای «نزدیکی، قرب و جوار، ناحیه‌ای در اطراف شهر یا منطقه» به کار می‌برند (چوهدری، ذیل «گرد و نواح»).

مُجرا: «چرا که دایم در سلام و مجرا کردن و به خانهٔ ایشان رفتن و هدایا و پیشکش‌ها فرستادن دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمی‌نمایند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۴۹).

این واژه با این تلفظ در فرهنگ‌های عربی نیامده است. در فارسی به معنای «روان کرده شده، روان شده، اجرا شده» به کار می‌رود (لغت‌نامه، ذیل «مجرا»). هندیان این لغت را به معنای «نوعی از سلام» به کار می‌برند که «با لفظ کردن و دادن و گشتن مستعمل» است (بهار عجم، ذیل «مجرا»).

مضبوط: «بعد از آن که داخل محکمه شوند و درها را مضبوط بسته و مهر کرده» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۲۹).

این لغت در فرهنگ‌های عربی یافت نشد، در فارسی در معنای ضبط شده و بایگانی شده متداول است، اما هندیان آن را در معنای محکم و پایدار (شهریار نقوی، ذیل «مضبوط») به کار می‌برند.

**نشستگاه:** «در اطراف آن‌ها صندلی‌های نشستگاه را می‌گذارند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۶۰).

این لغت در فارسی به معنای «جای نشستن، جای، مکان» است (لغت‌نامه، ذیل نشستگاه)، اما هندیان آن را به معنای «اتاق پذیرایی، اتاق نشیمن» به کار می‌برند (چوهدری، ذیل «نشستگاه»).

**نفر:** «از طرف پادشاه نفران مقررند که از بیرون کارهای او را به انجام رسانند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۵۱).

این واژه عربی در فارسی تحول معنایی یافته است (وفایی، ۱۳۸۸). در هندی به معنای خدمتکار و چاکر به کار می‌رود و بر خلاف فارسی که جمع آن به صورت نفرات می‌آید، در هندی با «ان» جمع بسته می‌شود.

**۴-۱- لغات عربی‌ای که در معنای اصلی خود در زبان عربی به کار رفته‌اند، نه در معنای متداول امروزی فارسی.**

نمونه‌هایی از این واژه‌ها را در زیر می‌توان مشاهده کرد:

**کثیف:** «ریش کثیف و پر مو ندارند، بلکه کم‌موی کوسج‌طورند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۷۳).

کثیف به معنای غلیظ، انبوه و پرپشت آمده است.

**تمیز:** «طبقه ششم را هینبو گویند که کار ایشان تمیز کردن گناهکاران و مجرمان است» (همان: ۴۰).

تمیز به معنای «جدا کردن و امتیاز دادن» است (فرهنگ نظام، ذیل تمیز).

**۵-۱- لغات فارسی‌ای که ایرانیان کاربرد صورت عربی آن را به فارسی ترجیح داده‌اند، بنابراین صورت عربی آن لغات، نزد فارسی‌زبانان تداول بیشتری یافته است.**

در زبان فارسی در ایران امروز «بسیاری از واژه‌های قدیم فارسی متروک و رها شده و کلمات دیگر از عربی یا زبان‌های خارجی جایگزین آن‌ها شده‌اند. اما همان واژه‌ها از آغاز ورود فارسی به شبه قاره در زبان اردو راه یافته، در آن زبان محفوظ مانده‌اند» (چوهدری، ۱۳۷۵: بیست و سه). نمونه آن:

**آواز:** «بعد از آن، خانه را به فریادها و آوازهای منکر مملو و متزلزل می‌سازند که چنان می‌نماید که گویا خود شیاطین و اجنه‌اند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۹۵).

آواز به معنای مطلق صدا به معنای «اسم صوت انسان یا غیر آن» به کار رفته است (فرهنگ نظام، ذیل «آواز»).

**مهربانی کردن:** «و گاهی که یک بزرگی را سلام می‌کنند و خواهد که مهربانی کند و بسیار به ضابطه سلوک ننماید، در طرف شمال نمی‌ایستد و به طرف مشرق می‌ایستد» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۵۴).

مهربانی به معنای «لطف و شفقت که از اکابر بر اصاغر می‌باشد و همچنین اخلاص و اعتقاد که اصاغر را در جناب اکابر می‌باشد» (بهار عجم، ذیل «مهربانی»).

انداز: «و حاکمان هر صوبه، علمای مشهور می‌طلبند، تا این دو کس انداز نمایند، در امتحان کردن مردم» (همان: ۲۸).

این واژه در لغت‌نامه به نقل از *آندراج* به معنای قصد و آهنگ آمده است (لغت‌نامه، ذیل «انداز»). در فرهنگ نظام به معنای «قیاس، مقیاس و مقدار» آمده است (فرهنگ نظام، ذیل «انداز») که در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

#### ۱-۶- کلماتی که بار معنایی آن‌ها در فارسی و هندی متفاوت است:

**مردک:** «همه فرزندان ایشان غلام آن مردک مالدار می‌شوند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۸۱).  
مردک در فارسی برای توهین و تحقیر به کار می‌رود (فرهنگ معین، ذیل «مردک»)، اما در هندی چنین باری ندارد. ظاهراً در اینجا «ک» معرفه‌ساز است.

#### ۱-۷- کلماتی که طبقه دستوری آن‌ها در هندی تغییر یافته است:

**پوچ:** «افسانه‌ها و بیهودگی‌ها و پوچ‌های عوام‌الناس چین را، که همه در آن مقیدند، ذکر خواهم کرد» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۷۹).

پوچ به جای پوچی و در معنای اسم به کار رفته است.

**خوشبو:** «دور آن تخت چیزهای خوشبو و عطریات می‌سوزند و اندکی کندر نیز به آن خوشبویی‌ها در مجمر می‌آرند» (همان: ۶۷). این واژه در فارسی اغلب به صورت صفت و به معنای دارنده بوی خوش به کار می‌رود، اما هندیان آن را بیشتر به صورت اسم و مترادف عطر به کار می‌برند.  
در نمونه بالا، خوشبو هم در معنای وصفی به کار رفته (چیزهای خوشبو)، و هم در نقش اسمی و به معنای عطریات.

#### ۱-۸- در نتیجه گسترش معنایی کلمات، واژگانی در متن دیده می‌شوند که در فارسی یک معنا و در

هندی معنای دیگر دارند و نمی‌توان گفت که مترجم دقیقاً کدام معنا را در نظر داشته است:

شیشه: «صنعت شیشه‌گری نیز در ملک چین هست، اما از شیشه‌های<sup>(۱۶)</sup> فرنگی زبون‌تر» (همان: ۱۴).

شیشه در هندی به معنای آینه (فرهنگ نظام، ذیل «شیشه»؛ ۳۴: ۱۹۶۰، Bahri) است. توشک: «و در خوابگاه و بسترهای مقرر خود نمی خوابند. بلکه در توشک‌ها که از کاه پر کرده باشند، می خوابند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۶۸).

این واژه در فارسی به معنای زیرانداز، بستر و رختخواب به کار می‌رود (معین، ذیل «توشک»). هندیان آن را در معنای بالش و کوسن به کار می‌برند (۱۰۰: ۱۹۶۰، Bahri).

۹-۱- در چین‌نامه عبارت‌هایی به کار رفته که هیچ کدام از واژگان آن‌ها غیرفارسی نیست، اما در مجموع گنگ و نامفهومند.

به عنوان نمونه: «و از میان شرط زنان خود اجتناب می‌نمایند و به مهمانی‌ها و جشن‌ها حاضر نمی‌شوند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۶۸) یا: «و این گروه انبوه ... حاضر می‌شوند در وقت قربانی‌های پادشاه، خواه پادشاه به طور خود قربان کند، خواه به سرکردگی امرا آرد» (همان: ۹۵).

۱۰-۱- عبارت‌های دیگری هم یافت می‌شود که مطابق سبک و سیاق فارسی نیست:

«بعدها آن دو کس چقدر مردم را که می‌باید نگاه می‌دارند و باقی را رد می‌کنند» (همان: ۳۰).

«در عرض به مدت دو ماه نزدیک به صد عرضداشت در باب آن قلائو به پادشاه رسید» (همان: ۴۲).

«و صاحبان مالداران، اطفال را به آسایش نگاه می‌دارند» (همان: ۸۲)

«بلکه در پهلوی و پایین دست پدران خود ایستاده می‌شوند و به تعظیم و عزت تمام با ایشان سخن می‌گویند» (همان: ۶۶).

«و در پهلوی صورت کنفوسیوس صورت بعضی از شاگردان او را نیز استاده کرده‌اند و آن‌ها را به کمتر تکلف پرستش می‌کنند» (همان: ۹۰).

«ایلچیان کتابی آورده‌اند، عناصر قرار داده‌اند. و مردم چین به پنج چیز قایل اند...» (همان: ۹۱).

## ۲- ویژگی‌های تصحیح و تحشیه‌چین‌نامه

۱-۲- هر چند مصحح نسخه اساس را با دقت تمام برگزیده است، توجه به واژگان دگرگونی معنایی

یافته، می‌توانست به تصحیح این نسخه کمک شایانی کند. به عنوان نمونه:

**طبعی:** «و هم از بزرگی و عظمت چین است آن که گرداگرد تمام ملک، چه طبیعی و چه صناعی محیط است و فروگرفته شده از جهاز و خندق و دیگر سختی‌ها و محکم‌ها» (همان: ۹).

این واژه در هر دو نسخه مورد بررسی مصحح، «طبعی» آمده اما مصحح به دلیل این که در چنین مواردی در زبان فارسی «طبعی» به کار می‌رود و با توجه به این که در جای دیگری از همین نسخه، «طبعی» آمده<sup>(۱۷)</sup>، به تصحیح قیاسی، طبعی را به صورت طبیعی تصحیح کرده است. در زبان مردم هند، طبعی معنای طبیعی و فطری دارد. «صاحب غیاث‌اللغات گوید: طبعی منسوب به طبیعت است چرا که حرف ثالث اگر یا باشد در حالت نسبت حذف کنند؛ چنانچه مدنی منسوب به مدینه و به همین حرکات نام فنی از فنون حکمت. و به فتح اول و سکون ثانی نیز آمده، در این صورت منسوب به طبع باشد» (نعت‌نامه، ذیل «طبعی»).

**نسبت:** «اما اگر گناه نسبت [به] پادشاه واقع شده باشد، آن گناه را نمی‌بخشد، بلکه اگر کسی را غدیری نسبت به پادشاه ظاهر شود، او را و اولاد او را از مرتبه و منصب معزول و محروم می‌گردانند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۳۷).

در این عبارت هم «نسبت» به کار رفته و هم «نسبت به». ظاهراً هندیان کلمه نسبت را نیز به معنای «در عوض، در مقابل» به کار می‌برند. در این مورد خاص، در نسخه اساس «نسبت» و در نسخه بدل، «نسبت به» آمده، مصحح نیز نسخه بدل را بر نسخه ترجیح داده است؛ اما با توجه به معنای نسبت در هندی، نیازی به افزایش آن نیست و این مورد نیز برتری و صحت نسخه اساس را تأیید می‌کند.

**منظر:** «و شغل و عمل خاص این برهمنان، راندن و دور کردن شیاطین و اجنه است از خانه‌ها، به منظرها و افسون‌های مهلک و قتال. و این عمل را چنان به فعل می‌آورند که اشکال مهیبه اجنه را، در کاغذ زرد، به سیاهی مصور می‌کنند و بر دیوارهای خانه می‌آویزند...» (همان: ۹۵).

مصحح معنایی برای این کلمه نیافته، آن را تصحیح قیاسی کرده و به جای منظر، منظر<sup>(۱۸)</sup> آورده؛ در حالی که در هر دو نسخه، منظر به معنای نقاشی و تصویر آمده و این معنا با محتوای متن نیز همخوان است.

۲-۲- مصحح گاه به دلیل این که در فرهنگ‌های فارسی معنای لغات و اصطلاحات را نیافته، ناگزیر

در شرح و توضیحات معنا را حدس زده است. به عنوان نمونه:

**اهلیت:** «می‌گویند که اهلیت یکی از جمله فضایل پنجگانه اصلی است و اهلیت، منحصر در عزت و اکرام نمودن به یکدیگر و احتیاط کردن در معاملات است» (همان: ۵۳).

مصحح با توجه به متن در توضیح این واژه آورده است: «در اینجا منظور از اهلیت، همان ادب است که یکی از مهمترین فضیلت‌ها محسوب می‌شود و افراد ملزم به اجرای آن در برخورد و معاملات با دیگران هستند». این لغت را هندیان در معنای «سزاوار بودن، لیاقت، شرافت» به کار می‌برند و از فرهنگ *آندراج* به لغت‌نامه دهخدا نیز راه یافته است.

**حجام:** «و زنان و مردان چین همه موی سر دراز نگاه می‌دارند. هرگز حجام دست به موی ایشان نمی‌رساند، مگر در ایام طفولیت» (همان: ۷۳).

این واژه در عربی و فارسی در معنای «خون‌کشنده به استره زدن و کشنده خون از شاخ» به کار می‌رود (*المنجد و لغت‌نامه*، ذیل «حجام»؛ اما در هند تحول معنایی یافته و در کنار این معنا، حلاق و مو تراش را مجازاً حجام گفته‌اند (*آندراج*، ذیل «حجام»). اندک‌اندک این واژه به معنای مطلق «مو تراش، صورت تراش» (شهریارنقوی، ذیل «حجام») و «سلمانی و آرایشگر» (چوهدری، ذیل «حجام») نیز به کار رفته است.

**عُرس:** «... عرس‌های پادشاهی و امتحانات و تمیز علما و خطاب دادن به امرا و جمعی که سزاوار و لایق خطاب باشند... به ایشان تعلق دارد» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۴۰).

این واژه در عربی به معنای عروسی و ولیمه عروسی است (*المنجد و لاروس*، ذیل «عرس»؛ اما «در هند به مراسمی اطلاق می‌شود که برای تجلیل عارفان و حکیمان بزرگ اسلامی برپا کنند. در این مراسم که معمولاً از سه تا پنج روز طول می‌کشد، چند سخنرانی درباره مقام و شخصیت کسی که به یاد او جشن می‌گیرند، ایراد می‌گردد و سپس گروه نوازندگان (قوالان) به قوالی می‌پردازند و آوازه‌ها و سرودهای مذهبی می‌خوانند» (فرهنگ معین، ذیل «عرس»).

در عبارت فوق به نظر نمی‌آید مراد از عرس معنای تحول‌یافته آن در هندی باشد. مصحح نیز معنای عربی را آورده است.

**سیاهی:** «این عمل را چنان به فعل می‌آورند که اشکال مهیبه اجنه را در کاغذ زرد به سیاهی مصور می‌کنند و بر دیوارهای خانه می‌آویزند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۹۵).



سیاهی را هندیان به معنای مرکب به کار می‌برند (Bahri, ۱۹۶۰: ۳۰) و به معنای «مداد که بدان می‌نویسند و این مجاز مشهور است و تاب از صفات او» (بهار عجم، ذیل «سیاهی»). این واژه در فارسی هندیان مشتقاتی نیز دارد: سیاهی ریز: مرکب‌زن، مرکب‌نویس (در چاپ)؛ سیاهی کار: مرکب‌ساز (چوهدری، ذیل «سیاهی ریز» و «سیاهی کار»). مصحح در توضیح این واژه آورده است: «در اینجا مرکب» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۵۸). با توجه به توضیحاتی که در فرهنگ‌ها آمده، نیازی به قید «در اینجا» نیست.

**نظر بند:** «و اگر از ملک‌های همسایه و نزدیک ایلچی به ملک ایشان برود، او را نظر بند و در قید می‌برند و نمی‌گذارند که چیزی ببیند» (همان: ۸۴).

مصحح این واژه را «چشم‌بسته» معنا کرده، اما این واژه به معنای «توقیف» (شهریار نقوی، ذیل «نظر بند»)، «زندانی در خانه خود، تحت نظر و محبوس» (چوهدری، ذیل «نظر بند») و «زندانی» (Bahri, ۱۹۶۰: ۲۹) آمده است.

در بهار عجم، *آندراج* و *لغت‌نامه* دهخدا به نقل از *آندراج* آمده است: «آن که مردم او را در نظر خود بند دارد (دارند)» و در *لغت‌نامه* در پاورقی ذکر شده که معنای آن مفهوم نیست. با توضیحی که در بالا آمد، معنای عبارت نیز روشن می‌شود.

**کمی کردن:** «و نیز حوض‌ها و برکه‌های بسیار است که هر روز از آن‌ها برای خرید و فروخت و برای خوردن ماهی بی‌حد و حساب می‌گیرند و برمی‌آورند و هرگز کمی نمی‌کنند» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۳). مصحح کمی کردن را «کم‌فروشی» معنا کرده، اما هندیان کمی را در معنای نقص و عیب به کار می‌برند (شهریار نقوی، ذیل «کمی»). در اینجا به معنای «کم شدن» آمده است؛ با این که این همه ماهی می‌گیرند، ماهی‌ها کم نمی‌شوند. در *لغت‌نامه* دهخدا کمی کردن به معنای کم و کوتاه و ناقص شدن آمده است (*لغت‌نامه*، ذیل «کمی کردن»).

۲-۳- با تمام دقتی که در حروف‌چینی چین‌نامه به کار رفته، غلط‌های مطبعی نیز در متن دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه:

«صنعت شیشه‌گری نیز در ملک چین هست، اما از ریشه‌های فرنگی زبون‌تر» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۴).

در جمله دوم به جای شیشه، ریشه آمده است.

«و طلا و نقره بسیار صرف می‌شود در زربینه آلات و زیور زنان خصوصاً در زیور و زربینه آلات سر و رو» (همان).

به احتمال زیاد در متن زینت‌آلات بوده که در حروف‌چینی فارسی به این شکل درآمده است.  
 «در نقل گرفتن از کتب کیمیا، مبلغ‌های خرج می‌کنند» (همان: ۸۵)، احتمالاً یک کلمه افتاده است.  
 همچنین می‌طلبند به جای می‌طلبند (همان: ۶۸)، دوزخ به جای دوزخ (همان:) و سپهر به جای سپهر (همان: ۱۳۹).

### نتیجه‌گیری

با این که چین‌نامه به فارسی روان و شیوا برگردانده شده، تعقیدات و پیچیدگی‌هایی دارد که تنها با یاری گرفتن از فرهنگ‌هایی که واژگان فارسی تحول معنایی یافته در هندی را ثبت کرده باشند، قابل فهم است. این ویژگی در دیگر آثار پدید آمده در هند نیز کم و بیش دیده می‌شود. بی‌گمان اقامت طولانی مدت محمد زمان نقاش، مترجم این اثر، در هند، سبب شده زبان او از هندیان تأثیر پذیرد و بسیاری از واژگان فارسی رایج در هند، به اثرش راه یابد. کاربرد لغات دیوانی، واحدهای شمارش و اصطلاحات شغلی مربوط به هندیان نشان می‌دهد که روی سخن مترجم با هندیان فارسی‌زبان است.

این واژگان فارسی را که در هند تحول معنایی پذیرفته‌اند به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: واژگان و اصطلاحاتی که در زبان فارسی صورت رایج و متداولی دارند اما مترجم لغات و اصطلاحات مأنوس هندیان را به آن‌ها ترجیح داده، لغات و اصطلاحاتی که در فارسی رواج چندانی ندارند و در بسیاری از فرهنگ‌های فارسی هم یافت نمی‌شوند، واژگان و اصطلاحات مربوط به آداب و رسوم و فرهنگ و مناسبات اداری هندیان، کلمه‌ها و ترکیب‌هایی که ظاهر فارسی یا عربی اما معنای هندی دارند، لغات عربی‌ای که در معنای اصلی خود در زبان عربی به کار رفته‌اند؛ نه در معنای متداول امروزی فارسی، لغات فارسی‌ای که ایرانیان، کاربرد صورت عربی آن را به فارسی ترجیح داده‌اند و بنابراین صورت عربی آن لغات نزد فارسی‌زبانان تداول بیشتری یافته است، کلماتی که بار معنایی آن‌ها در فارسی و هندی متفاوت است، کلماتی که طبقه دستوری آن‌ها در هندی تغییر یافته است.

در نتیجه گسترش معنایی کلمات، واژگانی در متن دیده می‌شود که در فارسی یک معنا و در هندی معنای دیگر دارد و نمی‌توان به یقین گفت که مترجم دقیقاً کدام معنا را در نظر داشته است. در کنار این‌ها در چین‌نامه عبارتهایی به کار رفته که هیچ کدام از واژگان آن‌ها غیرفارسی نیست، اما در مجموع گنگ و نامفهوم است. عبارتهای دیگری هم یافت می‌شود که مطابق سبک و سیاق فارسی نیست.

توجه به آن دسته از واژگان فارسی که در هند تحول معنایی یافته‌اند، ضرورت تدوین فرهنگ جامع واژگان فارسی در هندی را برای تصحیح و شرح نسخه‌های فارسی پدیدآمده در هند نشان می‌دهد. مصحح چین‌نامه، دو نسخه از این اثر در دست داشته است. تفاوت اصلی این دو نسخه، در میزان و طرز به کارگیری لغات و اصطلاحات هندی است. هر چند مصحح در گزینش نسخه اساس دقت وافی به خرج داده است و در مواردی هم معنای عبارتهای را درست حدس زده، کم‌توجهی وی به آن دسته از واژگان فارسی که دگرگونی معنایی یافته سبب شده در بعضی از موارد، اشکال‌هایی در تصحیح و حاشیه‌نویسی به وجود آید.

#### یادداشت‌ها

- ۱- احمد مزوی فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان را در چهارده جلد تنظیم کرده که این تنها بخشی از نسخه‌های پدیدآمده در هند و پاکستان است.
- ۲- «با نفوذ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، انشانویسی در کنار فرهنگ و دست‌نویسی به گونه‌ای چشمگیر مورد توجه ادیبان و مشییان قرار گرفته است و آثار فراوانی در زمینه‌های گوناگون این فن چون منشآت، رقعات، مراسلات و مکتوبات پدید می‌آید که به مراتب حجم این آثار در شبه قاره خیلی بیش از ایران است» (رادفر، ۱۳۸۲: ۵۱).
- ۳- حیدر شهریار نقوی این آثار را در فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان دسته‌بندی و فهرست کرده است.
- ۴- «آندراج اثر محمد پادشاه فرزند غلام محیی‌الدین متخلص به شاد است که به اشاره، تشویق و حمایت یکی از راجه‌های هند به نام آند، فرمانروای ایالت ویجی‌نگر، نوشته شده است. مؤلف در تدوین این کتاب ده سال رنج کشیده و آن را در سال ۱۳۰۷ق. / ۱۸۸۸م. به پایان رسانده و به نام مهاراجه آندراج مزین کرده است» (دیرسیاقتی، ۱۳۳۸: ۱۹۲).

- ۵- برای توضیحات بیشتر رک:خانلری، ۱۳۸۲: ۱۰/۱.
- ۶- «باآمیزش دو زبان پارسی و پنجابی زبانی نو به وجود آمد که نخست آن را به همان نام پیشین یعنی هندی و هندوی و هندوستانی و غیره می‌نامیدند و بعدها چون این زبان بیشتر در اردوگاه‌ها و پادگان‌ها و پایگاه‌های نظامی به کار می‌رفت آن را زبان اردو گفتند. البته ناگفته نماند که بیرون از اردوگاه‌ها این گونه زبان چندان کاربرد نداشت تا زمانی که مردم آن دیار مسلمان شدند و به آموختن اصول دین و قرآن و مسائل اسلامی، که عموماً به زبان فارسی بود، آغاز کردند» (چوهدری، ۱۳۷۵: هجده).
- ۷- به عنوان نمونه «لغت رعنا در عربی به معنی زن احمق و خودآرا و در فارسی به معنی زیبا و خوشگل آمده است. اعزام به معنی فرستادن مانند نظمیه و عدلیه از لغت‌های عربی مصطلح در ترکی است. واژه محصل که در فارسی به معنی دانش‌آموز است، در عربی به معنی گردآورنده مالیات است. حرف در تازی به معنای سخن نیست. کنیف در عربی به معنی ضخیم و متراکم است، نه چرک و آلوده و شوخگن. تمیز که در عربی تمیز تلفظ می‌شود، به معنی تشخیص دادن است، نه پاکیزه» (امیری، ۱۳۸۴: ۲۰۵).
- ۸- این فرهنگ از لحاظ رده‌بندی و روش‌شناسی فرهنگ‌ها، در زمره فرهنگ‌های ساختگی به شمار می‌رود. فرهنگ‌های ساختگی به فرهنگ‌هایی اطلاق می‌شود که فرهنگ‌نگار فهرستی از واژه‌هایی را تهیه کند که به عقیده او باید در فرهنگ بیاید (هاشمی میناباد، ۱۳۷۱: ۹۸). فرهنگ مورد نظر هیچ شاهد مثالی ندارد.
- ۹- واژگان عربی «از راه فارسی به آن سرزمین رسیده‌اند، لذا اردوزبانان بدون این که آن‌ها را عربی بدانند، جزو کلمات فارسی می‌شمارند» (چوهدری، ۱۳۷۵: بیست و پنج).
- ۱۰- بیدل در معنای اخیر، از *آندراج* به فرهنگ *ناظم‌الطبایع و لغت‌نامه* دهخدا راه پیدا کرده است. در متن *چین‌نامه*، بیدل مترادف آزرده آمده: «تا آن که مردم نانکن از این تغییر و تبدیل پایتخت آزرده و بیدل نشوند، همان دیوان و نظم و نسق و معافی‌ها، که سابقاً به آن مردم بود، به حال داشت» (*چین‌نامه*، ۱۳۸۷: ۴۴).
- ۱۱- «مترجم نام خاصی بر کتاب نهاده بوده است. در چاپ نخست و در فهرست‌نامه‌ها از آن با عنوان تاریخ چین نام برده شده؛ در حالی که این کتاب ترجمه‌ای است از بخش‌های مربوط به مردم‌شناسی و آداب و رسوم و آیین‌های چین از کتاب یادداشت‌ها و خاطرات ماتئوریچی و مطلبی درباره تاریخ چین ندارد. ظاهراً علت اطلاق تاریخ بر چنین کتابی در نظر داشتن کاربرد قرن نوزدهمی تاریخ است در مفاهیم گسترده‌تر و از جمله مباحث مردم‌شناسی و فرهنگ جامعه که اینک از آن معانی مطلق به کلی افتاده است و در عرف خاص کاربردی مقید دارد. از این رو نام و عنوان رسا و جامع *چین‌نامه* بر کتاب نهاده شد که با روش دیرین نام‌گذاری کتاب در زبان فارسی مطابقت دارد و هم متناسب با موضوع کتاب است و وافی به مقصود» (همان: پانزده).

۱۲- پیشگفتار عالمانۀ دکتر مظفر بختیار و مقدمۀ جامع مصحح، اطلاعات نادر و دقیقی دربارهٔ این اثر و پدیدآورندگان آن به دست می‌دهد.

۱۳- «و نالکی به نون، در رتبه افزون‌تر از آن است و مخصوص به سواری پادشاه‌زادگان» (بهار عجم، ذیل «پالکی»).

۱۴- در تذکرۀ الملوک در توضیح این واژه آمده است: «اقلام مذکور تحت عنوان هر ولایت غالباً با عنوان «سرکار...» آمده است که ظاهراً به معنی آن است که مبالغ گردآوری شده در آن ولایت به اعتبار و حساب دایرۀ مخصوصی که همان سرکار باشد، گذاشته می‌شد. کما این که این سرکارهای ولایات با سرکارهای خاصه یا معادن و غیره مترادف آمده است» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸: ۲۱۱).

۱۵- کسی که منصب علما را تجویز می‌کند (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۷۳).

۱۶- در متن ریشه‌های آمده است که از غلط‌های حروف‌چینی است.

۱۷- به قیاس این عبارت: «اگر در جایی رودخانه [یا نهری پیش بیاید، چه در آن ملک رودخانه‌ها] و نه‌های طبیعی و صنایعی به مقداری است اکثر ملک را بر جهاز نشسته، سیر می‌توان کرد» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۳).

۱۸- «منظر یا منتر (از اوستایی Manturd) عبارت‌هایی است آهنگین و در ظاهر خالی از معنی که بیشتر به وسیلۀ کاهنان و راهبان به صورت ورد خوانده می‌شد و اعتقاد بر آن بود و هست که ساختار و آهنگ کلمه و کلام بدون توجه به معانی وضعی و قراردادی الفاظ تأثیر روحانی در بهبود و درمان بیماران و برآوردن حاجت و نیاز راندن و دور ساختن موجودات پلید و زیانکار و تصرف در نهادهای طبیعی از قبیل باران‌زایی دارد (یادداشت دکتر مظفر بختیار)» (چین‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

#### کتابنامه

آراتو، آنتونی. (۱۳۷۳). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمۀ یحیی مدرس. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اکبری شالچی، امیرحسین. (۱۳۸۶). «واژه‌های فریبکار در فارسی افغانستان». *گوشش‌شناسی*. دورۀ چهارم، ش ۱ و ۲، صص ۲۱۳-۱۹۴.

امیری، منوچهر. (۱۳۸۴). «فارسی با عربی یا پارسی سره». *درخت معرفت: جشن‌نامهٔ استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب*. به اهتمام علی اصغر محمدخانی. تهران: سخن. چاپ سوم. صص ۲۱۶-۱۸۵.

بستانی، فؤاد افرام. (۱۳۸۶). فرهنگ جدید عربی به فارسی (ترجمه منجد الطلاب). ترجمه محمد بندریگی. تهران: اسلامی. چاپ بیستم.

بهار عجم (فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی). (۱۳۸۰). تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه. چاپ اول.

بیات، علی. (۱۳۸۴). «بررسی اصطلاحات ادبی اردو». پژوهش زبان‌های خارجی. ش ۲۸، صص ۵۲-۳۵.

جر، خلیل. (۱۳۸۰). فرهنگ لاروس عربی به فارسی. ترجمه سیدحمید طیبیان. تهران: امیرکبیر. چاپ یازدهم.

جین، لو. (۱۳۸۷). چین‌نامه. تألیف ماتیو ریچی. ترجمه از متن لاتین محمدزمان. مقدمه، تصحیح، توضیح و مقابله با ترجمه‌های کهن چینی، انگلیسی و ایتالیایی از لو جین، پیشگفتار مظفر بختیار. تهران: میراث مکتوب. چاپ اول.

چوهدری، شاهد. (۱۳۷۵). فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان اردو. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ اول.

خانلری، پرویز. (۱۳۸۲). تاریخ زبان فارسی. تهران: فرهنگ نشر نو. چاپ هفتم.

داعی‌الاسلام، آقا سید محمد علی. (بی‌تا). فرهنگ نظام. حیدرآباد دکن: شمس المطابع.

دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۳۸). فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ‌گونه‌ها. تهران: اسپرک. چاپ اول.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران. چاپ دوم از دوره جدید.

رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). «انسان‌نویسی فارسی در شبه قاره». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. ش ۱، صص ۶۴-۵۱.

شهریار نقوی، حیدر. (۱۳۴۱). فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.

صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۱). «واژه‌های فریبکار در فارسی تاجیکی». مجله زبان‌شناسی. س ۸، ش ۱ و ۲. صص ۲۲-۱۲.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران. تهران: فردوس. چاپ دهم.

مجتبایی، فتح‌الله. (۱۳۳۸). «آندراج». زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲. تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

محمد پادشاه. (۱۳۳۵). آندراج. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام.

مرتضایی، محمد. (۱۳۸۷). «علل مهاجرت نگارگران ایرانی به هند». آینه میراث. س ۶، ش ۱، پیاپی ۴۰، صص ۲۸۸-۲۶۵.

معین، محمد. (۱۳۸۰). فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر. چاپ هفدهم.

میرزاسمیعا، محمدسمیع. (۱۳۷۸). تذکرهالملوک، سازمان اداری حکومت صفوی (تعلیقات مینورسکی). ترجمه

مسعود رجب‌نیا. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.

وفایی، عباسعلی. (۱۳۸۸). «تحول ساختی و معنایی نثر». پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهرگویا). س ۳، ش ۲،

پیاپی ۱۰. صص ۷۵-۹۰.

هاشمی میناباد، حسن. (۱۳۷۰). «طبقه‌بندی رده‌شناختی فرهنگ‌ها با نگرشی به فرهنگ‌های دوزبانه». مجله

زبان‌شناسی. س ۸، ش ۱ و ۲، صص ۹۵-۱۰۸.

Bahri, Hardev. (۱۹۶۰). *Persian Influence on Hindi*. India, Allahabad: Bharati Press.